**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010815**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در جلسۀ قبل بحث در وثاقت سدیر صیرفی بود. برای وثاقت سدیر صیرفی استدلال شده بود به روایت ابن ابی عمیر. خب بحث‌های متنوعی را دنبال کردیم. یکی از نکاتی که در مورد آن صحبت می‌کردیم این است که سدیر صیرفی، ابن ابی عمیر روایتش از سدیر صیرفی علی القاعده باید سقط یا ارسال در آن رخ داده باشد. به تقریب‌های مختلف این را می‌شود بیان کرد. یک تقریب مقایسۀ روایت‌های ابن ابی عمیر با سدیر، این که معمولاً واسطه بینشان می‌خورد، این یک مسیر هست. همچنین آن روایت، اینجا سدیر صیرفی دو نفر دیگر هم از سدیر نقل می‌کنند محمد بن سنان و عبد الله بن جبله، آن هم طبقۀ آنها را هم آن به اصطلاح روایت آنها را هم از سدیر صیرفی ممکن است در بحث وارد کنیم. خب این یک مرحلۀ بحث.

یک مرحلۀ بحث دیگر این هست که ما بگوییم طبقۀ سدیر صیرفی سازگار نیست با این که ابن ابی عمیر مستقیم ازش نقل کند. حالا طبقۀ سدیر صیرفی را چجوری در بیابیم؟ و این که سازگار نیست؟ این هم در واقع ۲، ۳ راه برایش می‌شود ذکر کرد. یکی این که بگوییم سدیر صیرفی در زمان امام باقر علیه السلام ظاهراً بزرگ بوده به خاطر همین امام علیه السلام با کنیه خطاب می‌کرده و خطاب کنیه در مواردی هست که شخص سنی داشته باشد و اینها. بصائر الدرجات صفحۀ ۱۳۷، رقم ۷، مواردی که امام باقر علیه السلام به سدیر با کنیه ابو الفضل یاد کردند یادداشت کردم اینها، بصائر الدرجات، صفحۀ ۱۳۷، رقم ۷؛ ۳۹۹، رقم ۹ و ۱۱؛ تفسیر عیاشی، جلد ۱، رقم ۱۳، حدیث ۲؛ جلد ۲، صفحۀ ۶۲، رقم ۲؛ کافی، جلد ۸، صفحۀ ۲۴۵، رقم ۳۴؛ فقیه، جلد ۳، صفحۀ ۲۰۰، رقم ۳۷۵۴؛ اختصاص، صفحۀ ۳۱۷ و ۳۱۸.

البته اینهایی که می‌خواهیم بگوییم خیلی‌هایش در قرائن و شواهدی هست که با ضم همدیگر باید مطلب را اثبات کرد و الا اینجور نیست که اطمینان به تنهایی اطمینان‌بخش باشد.

یک تقریب دیگر این هست که بگوییم سدیر از اصحاب امام سجاد علیه السلام هست و طبقۀ ابن ابی عمیر مناسب نیست که از امام اصحاب سجاد روایت کنند. حالا این که طبقۀ سدیر از اصحاب امام سجاد مناسب نیست روایت کند این را یک موقعی ممکن است چند گونه می‌شود این را تقریب کرد. یک گونه این هست که بگوییم مشایخ ابن ابی عمیر را می‌گوییم که ما مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که از اصحاب امام سجاد علیه السلام در این مشایخ مثلاً پیدا نمی‌شود. البته خب این وابسته بین همۀ مشایخ کنترل بشود ببینیم از اصحاب امام سجاد علیه السلام در مشایخ ابن ابی عمیر هست یا نیست. من همینجوری البته فرصت نکردم کامل مراجعه کنم، چون خیلی نیاز هم نداشت، فقط خواستم روش کار را عرض بکنم. همینجوری در ذهنم بعضی از اصحاب امام سجاد بود که ممکن بود ابن ابی عمیر ازشان روایت کند این را چک کردم، ابی حمزۀ ثمالی هست که البته از ابی حمزۀ ثمالی دو جا روایت ابن ابی عمیر مستقیم دیده شده، ابن ابی عمیر، توحید، صفحۀ ۳۸۸، رقم ۳۴؛ خصال، صفحۀ ۳۸۵، رقم ۶۶. حالا ممکن است بگوییم که این موارد نادر قابل اطمینان نیست که حتماً درست باشند. خیلی مثلاً نادر است. البته من عرض کردم این روش وابسته به این است که ما همۀ مشایخ ابن ابی عمیر را کام نگاه کنیم ببینیم آیا در میان مشایخ ابن ابی عمیر از اصحاب امام سجاد هستند یا نیستند.

یک جور دیگر هست، یک روشی که بیاییم مثلاً بگوییم زمان امام سجاد اگر سدیر از اصحاب امام سجاد باشد مثلاً اقلاً باید ۱۵ سالش باشد ببینیم از این طریق، از طریق چیز تقریبی. این روش جواب نمی‌دهد. چون امام سجاد حدوداً سال ۹۴ از دنیا رفته. اگر مثلاً برای سدیر ۱۵ سال در نظر بگیریم می‌شود مثلاً ۷۹، حالا بگویید ۸۰ در نظر بگیرید. ۸۰ شما برای ۸۰ سال هم سن برایش در نظر بگیرید می‌شود سال ۱۶۰. ۷۰ سال در نظر بگیریم می‌شود ۱۵۰. ۷۵ سال در نظر بگیریم می‌شود ۱۵۵. ابن ابی عمیر، کسانی که وفاتشان ۱۵۵ و ۱۶۰ و امثال اینها بوده باشند راحت درک کرده. بنابراین به این روش که بخواهیم از طریق این مدل بحث را دنبال کنیم خیلی پاسخ نمی‌دهد.

یک روش دیگر این هست که برویم روایت سدیر از امام سجاد را، آن روایتی که در جلسۀ قبل خواندم. آن روایت یک ویژگی‌های خاصی دارد، آن ویژگی‌های خاص بحث را یک مقداری خاص‌تر می‌کند. آن روایت را یک بار دیگر می‌خوانم. روایتی هست از جهت سندی معتبر است، دو تا طریق دارد، سندش این هست: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ جَمِيعاً عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ»

اینجا در سند تحویل رخ داده. یک طریق دو واسطه‌ای کلینی دارد به حنان بن سدیر که علی بن ابراهیم عن ابیه باشد. یک طریق سه واسطه‌ای دارد که محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن که مراد احمد بن محمد بن عیسی است عن محمد بن اسماعیل بن بزیع. خب طریق دومش که قطعاً معتبر است، طریق اوّلش را هم ما معتبر می‌دانیم و صحیحه می‌دانیم. حالا معمولاً عده‌ای اینها را حسنه تعبیر می‌کنند. علی ای تقدیر این روایت طریق صحیح دارد.

اینجا به تناسب این یک نکته‌ای را هم در پرانتز بگویم، ابراهیم بن هاشم و احمد بن محمد بن عیسی تقریباً هم طبقه هستند، ولی به نظر می‌رسد ابراهیم بن هاشم یک کمی جلوتر از احمد بن محمد بن عیسی هست. این که اوّل من نشر حدیث الکوفیین بقم در مورد ابراهیم بن هاشم گفته می‌شود، ابراهیم بن هاشم یک مقدار طبقه‌اش مقدم هست و حنان و بعضی از هم طبقه‌های حنان را درک کرده که احمد بن محمد بن عیسی آنها را با واسطه نقل می‌کند. و اینجوری. خب حالا.

«عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبِي وَ جَدِّي وَ عَمِّي حَمَّاماً بِالْمَدِينَةِ فَإِذَا رَجُلٌ فِي بَيْتِ الْمَسْلَخِ»

در سربینی حمام مردی بود «فَقَالَ لَنَا مِمَّنِ الْقَوْمُ فَقُلْنَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَقَالَ وَ أَيُّ الْعِرَاقِ قُلْنَا كُوفِيُّونَ فَقَالَ مَرْحَباً بِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْتُمُ الشِّعَارُ دُونَ الدِّثَارِ» شما خیلی آن پیراهن چسبیدۀ به بدن هستید، نه پیراهن رویی کأنّ بسیار خاص دیندار و خاص هستید.

«ثُمَّ قَالَ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْأُزُرِ» أُزُر جمع ازار هست.

«فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ»

خب در جلسۀ قبل ما یک مقداری در مورد بحث‌های غیر رجالی این هم اشاره‌ای کردم، خیلی روایت تکان دهنده است که امام علیه السلام وقتی می‌خواهد نهی از منکر بکند چقدر با لطافت نهی از منکر می‌کند. ظاهر این عبارت این است که اینها شلوار نداشتند و امام علیه السلام کسانی که شلوار نداشتند باهاشان گفت‌وگو می‌کند، خوش و بِش می‌کند کجایی هستید، مرحباً بکم، مرحباً یا اهل الکوفة و اینجوری و حالا دیگر ماها، اگر این مورد را می‌دیدیم رفتارمان پیدا بود که چگونه بود. به هر حال امام علیه السلام خیلی با آرامش و لطافت بحث را چیز می‌کند و آخرش هم زمینۀ آن نهی از منکر را فراهم می‌کند.

«قَالَ فَبَعَثَ إِلَى أَبِي كِرْبَاسَةً فَشَقَّهَا بِأَرْبَعَةٍ ثُمَّ أَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا وَاحِداً ثُمَّ دَخَلْنَا فِيهَا»

ببینید این جالب است، امام علیه السلام چون نهی از منکر را به نحو اصولی شروع کرده بوده در ادامۀ روایت امام حتی در مورد مستحبات هم می‌تواند تذکر بدهد. چون دیگر وقتی به طور اصولی این کار انجام نشود دیگر واجبات هم نمی‌شود دیگر چیز کرد. ولی امام علیه السلام در ادامه ببینید در مورد بعضی مستحبات گفته بود، چیزی است که قطعاً مستحب است و هیچ کسی واجب نمی‌داند.

«ثُمَّ دَخَلْنَا فِيهَا فَلَمَّا كُنَّا فِي الْبَيْتِ الْحَارِّ صَمَدَ لِجَدِّي»

خلاصه آمد پیش پدرم.

«فَقَالَ يَا كَهْلُ»

صَمَدَ ای قَصَدَ، صمد یعنی مقصود، مصمود یعنی مقصود.

«فَقَالَ يَا كَهْلُ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْخِضَابِ فَقَالَ لَهُ جَدِّي أَدْرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ مِنْكَ لَا يَخْتَضِبُ»

خلاصه چی شده که خضاب نمی‌کنید؟ کأنّ خضاب که مستحب است چرا این ادب مستحب را ترک کردید؟ این که جد من گفتش کسی را که از من هم از تو بهتر بود این را درک کردم که خضاب نمی‌کرد. خب می‌گوید امام ناراحت شد.

«قَالَ فَغَضِبَ لِذَلِكَ حَتَّى عَرَفْنَا غَضَبَهُ فِي الْحَمَّامِ قَالَ وَ مَنْ ذَلِكَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنِّي»

این که خیر منّی، از من بهتر است کی است؟

«فَقَالَ أَدْرَكْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام وَ هُوَ لَا يَخْتَضِبُ»

امیر المؤمنین را درک کردم که خضاب نمی‌کرد. این را که گفتم حضرت سرش را پایین انداخت.

«قَالَ فَنَكَسَ رَأْسَهُ وَ تَصَابَّ عَرَقاً فَقَالَ صَدَقْتَ وَ بَرِرْتَ ثُمَّ قَالَ يَا كَهْلُ إِنْ تَخْتَضِبْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَدْ خَضَبَ وَ هُوَ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ علیه السلام وَ إِنْ تَتْرُكْ فَلَكَ بِعَلِيٍّ سُنَّةٌ قَالَ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنَ الْحَمَّامِ سَأَلْنَا عَنِ الرَّجُلِ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام وَ مَعَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام.»

کافی، جلد ۶، صفحۀ ۴۹۷، رقم ۷.

حالا قبل از این که به بحث خودمان برگردیم بگذارید آن بحثی که دیروز در جلسۀ قبل شروع کردم را یک قدری ادامه بدهم. این جد سدیر اینجا خب خضاب نکرده بوده. امام علیه السلام به او اعتراض می‌کند که چرا خضاب نکردی؟ می‌گویند امیر المؤمنین خضاب نکرده. امام سجاد علیه السلام توضیح نمی‌دهد که امیر المؤمنین که خضاب نکرده علت خاص داشته. شروع نمی‌کند روضه خواندن. با خیلی لطافت می‌گوید اگر خضاب بکنی بهتر است چون پیغمبر که از امیر المؤمنین هم برتر بود او خضاب می‌کرد. ولی اگر خضاب هم نکند امیر المؤمنین خضاب نکرد. در حالی که در روایات ما در مورد امیر المؤمنین هست که علت خاص داشت امیر المؤمنین خضاب نمی‌کرد. ولی حضرت اصلاً وارد آن وادی نمی‌شد. دو سه تا روایت هست من اینها را بخوانم جالب است.

روایت بسندٍ صحیح «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ حَفْصٍ الْأَعْوَرِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ خِضَابِ اللِّحْيَةِ وَ الرَّأْسِ: أَ مِنَ السُّنَّةِ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ- لَمْ يَخْتَضِبْ. فَقَالَ: «إِنَّمَا مَنَعَهُ قَوْلُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله: إِنَّ هٰذِهِ سَتُخْضَبُ مِنْ هٰذِهِ».»

این یک روایت. کافی، جلد ۶، صفحۀ ۴۸۱، رقم ۶.

در رقم ۸ هم بسندٍ صحیح «عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «خَضَبَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله، وَ لَمْ يَمْنَعْ عَلِيّاً عليه السلام إِلَّا قَوْلُ النبی صلى الله عليه و آله: تَخْتَضِبُ هٰذِهِ مِنْ هٰذِهِ، وَ قَدْ خَضَبَ الْحُسَيْنُ وَ أَبُو جَعْفَرٍ عليهما السلام».»

حضرت امیر به خاطر آن وعده‌ای که پیغمبر داده این ستخضب هذه من هذه، در آن نقلیات هست که حالا نمی‌دانم قبل از آن هم این نقل هست یا نه، در جنگ احد حضرت امیر وقتی شهید نمی‌شوند به پیغمبر می‌گویند من خیلی آرزوی شهادت داشتم. حضرت می‌فرمایند که ستخضت، یعنی به زودی ریشت از سرت خضاب می‌شود.

حالا مثل این که، قبل از این که بحث این را ادامه بدهم یک نکته‌ای را عرض بکنم. یک روایتی هست سؤال کرده که آیا فرق گذاشتن، فَرْقْ است نمی‌دانم تلفظش فَرْقْ است فَرَقْ است، یعنی این که اینقدر موی انسان زیاد باشد که بتواند وسط مو را باز کند. به اصطلاح حالا تلفظش فَرْقْ است فَرَقْ است نمی‌دانم. انگار از امام صادق است، سؤال می‌کند سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الفَرَق أ هو من السنة، می‌گویند نه سنت نیست. بعد می‌گوید پس چطور پیغمبر در روایت هست که اینقدر موی سرش زیاد بود که خلاصه وسطش باز می‌شد و اینها. امام می‌فرمایند که پیغمبر چون خداوند وعده داده بود که لتدخلن المسجد الحرام آمنین محلقین رئوسکم و مقصرین، شما ان شاء الله وارد مسجد الحرام بشوید، وارد حرم می‌شوید و موی سرتان را می‌تراشید که بعد حضرت رفتند و آن جریان صلح حدیبیه پیش آمد و نتوانستند انجام بدهند، می‌گوید پیغمبر دیگر بعد از آن موی سر را نزدند. برای این که به مردم حالی کنند که وعدۀ الهی حق است. موی سر را نزدند، یک سال و خرده‌ای حالا از وقتی که لتدخلن المسجد الحرام نازل شده نمی‌دانم تا آن صلح حدیبیه چقدر طول کشیده ذی القعده است. آن صلح حدیبیه و تا ذی قعدۀ بعد، اقلاً یک سال، حالا شاید یک سال و چند ماه پیغمبر موی سر را نزدند در نتیجه آن موی سر زیاد شد و طبیعتاً. و الا پیغمبر بعد از آن هم که سرشان را تراشیدند دیگر موی سر را زیاد نکردند که موی سر اینقدر زیاد بشود. بعضی عکس‌ها، عکس‌های پیغمبر هست که پیغمبر کأنّ. هیچ وقت می‌گوید موی سر حضرت زیاد اینقدر نبود که بتواند فرق باز کند.

این که اصلاً گاهی اوقات می‌خواهند نشان بدهند که این وعده‌ها حق است. گویا حضرت امیر صلوات الله علیه خضاب نمی‌کردند برای این که به مردم نشان بدهند که وعدۀ پیغمبر حق است، و ستخضب هذه من هذه به هر حال یک نوع روضۀ مجسم هم بوده، یعنی همیشه این سفیدی ریش امیر المؤمنین و محاسن مبارک حضرت امیر نشانۀ این بوده که این قرار است با خون سر خضاب بشود. و من فکر می‌کنم این که وقتی گفت امیر المؤمنین خضاب نمی‌کردند، حضرت سرشان را پایین انداختند و تصاب عرقا، حضرت یاد آن ستخضب هذه من هذه، یاد آنها افتادند. یعنی دیگر. ولی با همۀ این حرف‌ها حضرت وارد نمی‌شوند به این روضه و مراسم. که الآن جایش نیست، فعلاً جای بگذارید. ببینید امام سجاد علیه السلام وقتی می‌خواهد نهی از منکر بکند در حدی که، در یک حد معقولی دیگر ادامه هم نمی‌دهد. وقتی شرایط را شرایط مساعدی نمی‌بیند در یک حد معقولی و با نرمی و با آرامش صحبت می‌کند.

به بحث رجالی خودمان برگردیم. تعبیری که امام سجاد علیه السلام خطاب به جد سدیر دارند یا کهل است. کهل در لغت من حالا عبارت لسان العرب را در مورد کهل می‌خوانم، کهل می‌گوید: «الكَهْلُ: الرجل إِذا وَخَطه الشيب و رأَيت له بَجالةً،»

کَهْل وقتی است که یک مقداری مو. وخطه را معنا کردند خالطه. رأیت له بجالة، بجالة آن یعنی بزرگی و همان مبجّل و بجیل از آن ماده است. یعنی یک نوع وقار و بزرگی در شخص دیده می‌شود.

«و في الصحاح: الكَهْلُ من الرجال الذي جاوَز الثلاثين و وَخَطَه الشيبُ.

... قال ابن الأَثير: الكَهْلُ من الرجال من زاد على ثلاثين سنة إِلى الأَربعين، و قيل: هو من ثلاث و ثلاثين إِلى تمام الخمسين؛» بعد یک جا دارد «... قال أَبو منصور: و إِذا بلغ الخمسين فإِنه يقال له كَهْل» بعد ابن اعرابی می‌گوید: «ابن الأَعرابي: يقال للغُلام مُراهِق» مراحلی که اسم‌ها را ذکر می‌کند، اول به آن مراهق می‌گویند. مراهق قبل از بلوغ است. «يقال للغُلام مُراهِق ثم مُحْتَلم، ثم يقال تخرَّج وجهُه ثم اتَّصلت لحيته، ثم مُجْتَمِعٌ ثم كَهْلٌ، و هو ابن ثلاث و ثلاثين سنة؛ قال الأَزهري: و قيل له كَهْل حينئد لانتهاء شَبابه و كمال قوَّته» بعد از یک بنده خدایی نقل می‌کند یک عبارتی را، بعد می‌گوید

«قال بعضهم:» عبارت او را می‌آورد بعد می‌گوید «... غيره: رجل كَهْل و امرأَة كَهْلة إِذا انتهى شبابُهما، و ذلك عند استكمالهما ثلاثاً و ثلاثين سنة،»

خب از مجموع اینها تقریباً این که بالای حالا منتها الیه کهل، حالا ۴۰ است، بعضی‌ها ۵۰ سال دیگر بیشتر از ۵۰ سال کسی در مورد منتها الیه کهل نگفته. روی همین جهت کهل را در کتاب لغت‌های فارسی میانسال ترجمه می‌کنند.

این راوی در جد سدیر در موقع اتفاق افتادن این حادثه به او کهل اطلاق می‌شده. و در این هنگام هم سدیر که نوه بوده ظاهراً بالغ بوده. این که می‌گویم ظاهراً بالغ بوده چون اوّلاً مخاطب، ظاهرش این است مرحباً بکم اهل الکوفة ما یمنعکم من الازر. سدیر هم جزء مخاطبین آن قرار گرفته. و به او می‌گوید عورة المؤمن علی المؤمن حرام. آن عورة المؤمن علی المؤمن حرام برای بالغ‌هاست دیگر و الا غیر بالغ‌ها که نیست. و بعد هم که امام علیه السلام کرباس می‌فرستند، کرباس را ۴ قسمت می‌کنند یک قسمتش هم به این سدیر داده می‌شود. پس ظاهر این روایت این است که سدیر خودش در هنگام این واقعه بالغ بوده، این یک نکته. پدربزرگش هم که حضرت امیر صلوات الله علیه را هم درک کرده به او کهل اطلاق می‌شده.

یک نکتۀ دیگر هم هست، آن این است که امام سجاد به همراه فرزندشان امام باقر علیه السلام بودند. امام باقر متولد ۵۷ هستند و علی القاعده معه ابنه محمد بن علی امام باید، مثلاً مسن باشند. یعنی مسن باشند که به هر حال یک شخص بچه و اینها نبودند. ما این مجموعۀ نکاتی که در این روایت هست، حالا وارد تفصیلش نمی‌شوم، به نظرم می‌رسید باید، یکی دو تا نکته من بگویم. به‌طور معمول فاصلۀ سن نوه و جد دیگر حداقل ۴۰ سال باید باشد، ۴۰ سال، ۴۵ سال دیگر خیلی کم باشد دو تا ۲۰ ساله ازدواج کرده باشند می‌شود ۴۰ سال. یعنی ۱۹ ساله باید ازدواج کرده باشند، از ۴۰ سال کمتر نباید در نظر بگیریم. و دیگر این. به نظرم رسید که علی القاعده ما باید تاریخ این حادثه را حدوداً سال مثلاً ۸۰ الی ۸۵ در نظر بگیریم که در این سال ۸۰ یا ۸۵ مثلاً اگر ۸۵ در نظر بگیریم، ۸۵ بگوییم مثلاً ۵۰ ساله بوده، ۸۵ می‌شود ولادتش سال ۳۵. یعنی در ۵ سالگی حضرت امیر را ادراک کرده. که دیگر حداقل، دیگر کمتر از ۵ سال دیگر نمی‌شود در نظر گرفت. البته پیداست ادرکتُ تعبیر، تعبیری است که در سن کم بوده. و اصلاً این که حضرت سجاد علیه السلام به علم غیر امامت، اصلاً ذهنشان روی این نرفته که مراد این آقا از ادرکتُ من هو لا یختضب حضرت امیر باشد به خاطر این که این به هر حال زمانی بوده، فاصله‌ای بوده و این فاصله در حدی بوده که به طور متعارف افراد دیگر امیر المؤمنین را درک نکرده بودند. این هم اقتضا می‌کند باید یک چیزی حدود مثلاً سال ۸۵، بین ۸۰ تا ۸۵. اگر ۸۰ در نظر بگیریم، ۸۰، ۵۰ ساله بگیریم می‌شود ۳۰، ولادتش.

شاگرد: اهل کوفه هم بودند، حضرت امیر المؤمنین را در کوفه دیده بودند، ۵ سال آخر امیر المؤمنین

استاد: بله.

شاگرد: مگر این که ازار دادن به بچه مناسبتی دارد با بلوغش، بالأخره برای آداب ممکن است به بچۀ ۵ ساله هم ازار بدهند.

استاد: نه، آنها تأیید کردند. گفتم امام علیه السلام خطاب می‌کند که چرا شلوار نمی‌پوشید. پیغمبر گفتند که لازم است شلوار بپوشید. ما یمنعکُم. یمنعکُم سدیر را هم شامل می‌شود. می‌گویم ظاهرش این هست که مخاطب او هم هست دیگر.

شاگرد: بر صبی هم واجب می‌دانید؟

استاد: به صبی معلوم نیست واجب باشد به آن معنا. نه این تعبیر ما یمنعکم اینها ظاهرش همین هست که این بالغ باید باشد.

شاگرد: به سدیر هم سه تا بالغ بینشان بوده، یمنعکُم چه مشکلی دارد؟

استاد: نه آنها دیگر بخواهیم بگوییم از باب تغلیب بوده و فلان و امثال اینها، اینها احتمالاتی هست که منافات با ظاهر گفتن من ندارد. نمی‌خواهم بگویم قطعاً. استدلال براساس ظواهر امر است. می‌خواهم بگویم ظاهر امر این است که علی القاعده باید بالغ باشد. اگر فرض کن سال ۸۵، ۱۵ ساله باشد، ولادتش سال ۷۰ می‌شود. یعنی یک چیزی حدود ۱۰ سال از آن محاسبات قبلی که کردیم زودتر می‌شود. آن وقت ۷۰ بشود ابن ابی عمیر متولد سال ۷۰ را درک کردنش خیلی بعید است. متولد سال ۸۰ اینقدر بعید نیست، ولی سال ۷۰ دیگر آن موقع‌ها خیلی سن زیادی که آنجا بوده بین ۷۰، ۷۵ این می‌شود سال ۱۴۵، سال ۱۵۰، خیلی دیگر درک ابن ابی عمیر متوفاهای سال ۱۵۰ را خیلی مستبعد است، یعنی ابن ابی عمیر مثلاً ابو بصیر را که ۱۵۰ از دنیا رفته درک نکرده. این است که این یک تقریب دیگری هست که ابن ابی عمیر علی القاعده سدیر را درک نکرده. این مجموع.

از مجموع این قرائن تقریباً آدم مطمئن می‌شود که بین روایت ابن ابی عمیر و سدیر صیرفی سقط یا ارسالی رخ داده، بنابراین از این جهت هم نمی‌شود به آن روایت تمسک کرد.

حالا من می‌خواستم یک مروری روی فرمایشات مرحوم آقای هاشمی بکنم، آقای هاشمی در بحث شرطیت تمکن از تصرف روایت‌ها را ۳ طایفه کرده. می‌گوید طایفۀ اوّل ما ورد فی المال الغائب عن مالکه او الغائب مالکه عنه. این یک روایات. یک سری روایت‌ها را می‌آورد.

بعد یک دسته روایات را ما ورد بعنوان ما لا یقدر علی اخذه.

دستۀ سوم هم ما ورد بعنوان الودیعة او الدِیْن و ما لا یصل الی ید المالک آ ما لیس فی ید المالک.

این تعبیر می‌کند. و روایت‌هایش را می‌آورد.

من به نظرم اصلاً روایت‌های دِیْن را این وسط نباید پایش را وسط کشید. روایت دِیْن نباید، مگر با یک تقریبی که بعداً عرض می‌کنم. یک نکته‌ای دارد که بعداً این نکته برمی‌گردم. ابتداءً و با چیز بدوی روایت‌های دِیْن اصلاً نباید. چون دِیْن در واقع وقتی کسی دِیْن می‌دهد به دیگری دیگر مالک نیست. و بنابراین کسی که، حالا من یکی از روایت‌هایی که ایشان خوانده را آورده را ذکر می‌کنم، اشکال را الآن عرض می‌کنم و بعد بعضی روایت‌های دیگر را هم توضیحاتی می‌خواهم بدهم بعداً یک مقداری بحث را در جلسۀ آینده بیشتر توضیح می‌دهم.

می‌گوید یکی از روایت‌ها معتبرۀ عبدالعزیز هست. «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ أَ يُزَكِّيهِ قَالَ كُلُّ دَيْنٍ يَدَعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاتُهُ وَ مَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ فیه زَكَاةٌ.»

می‌گوید دین را زکات دارد یا ندارد؟ امام علیه السلام می‌فرمایند که دِیْن دو قسم است. دِیْنی که می‌تواند اخذش کند، دِیْنی که نمی‌تواند اخذش کند. دِیْنی که نمی‌تواند اخذش کند آن زکات ندارد. دِیْنی که می‌تواند اخذش کند آن زکات دارد. ببینید دِیْن، کسی که مال را دِیْن می‌دهد اصلاً مالک نیست. حالا کسی که مالک نیست ولی قدرت بر مالکیت را دارد امام علیه السلام گفتند این زکات دارد. آیا این دلیل بر این هست که شخصی که مالک هست چیزی بیشتر از مالکیت شرطش هست؟ این چه ارتباطی دارد؟ یعنی آن که هست دِیْن فرض این هست که مالک نیست. وقتی مالک نیست این شرط وجوب، حالا آن فعلیه زکاته آیا آن علیه مراد وجوب است؟ استحباب است؟ آن هم حالا یک قدری بحث دارد من اصلاً نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم که آیا، بر فرضی که ما در دِیْن هم گفتیم که دِیْنی که امکان اخذ داشته باشد واجب باشد پرداخت زکات. آن اشکالات آن صرف‌نظر می‌کنیم. چون خود بحث دِیْن که روایت‌های دین را چجوری جمع کرد؟ ممکن است شخصی جمع بین روایات دِیْن را به این بگیرد که اصلاً دِیْن زکات در آن واجب نیست، اگر بتواند اخذ کند مستحب است و این استحباب مؤکد دارد. حالا نه از آن صرفنظر می‌کنم. فرض کنید که در مورد دِیْن امام علیه السلام می‌فرمایند دِیْنی که شما می‌توانید اخذش بکنید زکات دارد. خب این چه ارتباطی دارد با آن که مالک هستید، باید تمکن از تصرف داشته باشد. این چه ارتباطی دارد؟

یا باز یک روایت دیگری معتبرۀ عمر بن یزید هم همینجور، «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَيْسَ فِي الدَّيْنِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدَّيْنِ هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ فَإِذَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ.»

این است که اینها را اصلاً نباید در این بحث می‌آوردند.

یک روایت دیگر هم هست در مورد ودیعه و دِیْن. در مورد ودیعه و دِیْن منها صحیحة «إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْوَدِيعَةُ وَ الدَّيْنُ» حالا این روایت ابراهیم بن ابی محمود بماند.

یا معتبرۀ «سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ عَلَى النَّاسِ تجب فِيهِ الزَّكَاةَ؟ قَالَ: «لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتّىٰ يَقْبِضَهُ، فَإِذَا قَبَضَهُ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ»

می‌گوید دِیْن تا وقتی که قبضش نکرده زکات ندارد. قبض دین مقوم مالکیتش است تا قبض نشده مالک نیست که. این معنایش این نیست که اگر مالک بود چیزی بیشتر از مالکیتش هم درش معتبر است. آن چیزی که مالک نیست که دِیْن هست باید قبض بکند تا مالک بشود. یعنی شرط زکات مالکیت است.

«فَإِذَا قَبَضَهُ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ، وَ إِنْ هُوَ طَالَ حَبْسُهُ عَلَى النَّاسِ حَتّىٰ یمرّ لِذٰلِكَ سِنُونَ، فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتّىٰ يَخْرُجَ، فإن هُوَ خَرَجَ» تا آخر عبارتی که در این روایت هست.

**شاگرد:** در قبض هم مالک کلی فی الذمه است دیگر.

**استاد:** می‌گوید آن کافی نیست. باید مالک عین باشد. مالکیت عین معتبر است. آن بحث مالکیت عین یک بحث است، بحث توان تمکن از تصرف یک بحث دیگری است. البته یک روایتی هست آن روایت را، آن که می‌گویم یک قدری باید دقت کرد این روایت است، روایت زراره هست، آن روایت، یدل علی ذلک ذلک ایضاً الروایة العدیدة المعتبرة الدال علی نفس الزکاة عن الدائن حتی یخرج الیه ماله او یقبضه الدائن و قد علّل ذلک فی بعضها بأنّ المقرض لیس فی یده المال. این چیزی که در اینها یک مقداری می‌شود رویش تکیه هست این روایت است. این روایت را ملاحظه بفرمایید ما فردا در موردش صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان